

«کلاغ»، «شنل قرمزی» و «شاهزاده شهر شامپیا»

شکیبا افخمی رادانتار کودک و نوجوان در مشهد، با وجود فعالیت گروه های مختلف و تولید آثار تازه، همچنان با مسئله مهم کمبود زیرساخت و امکانات برای اجرا روبه رو است. در چنین شرایطی تماشاخانه داود کیانیان کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان به یکی از معدود فضا های تخصصی و فعال این حوزه تبدیل شده؛ سالی که هم زمانی چند اجرا در آن، از یک سو نشانه رونق نسبی تولید است و از سوی دیگر محدودیت انتخاب گروه ها برای زمان اجرا را آشکار می کند. این تماشاخانه در آخرین ماه تابستان میزبان سه نمایش است؛ «کلاغ»، به کارگردانی علیرضا شریفی، «شنل قرمزی» به کارگردانی مریم عباسی و «شاهزاده شهر شامپیا» به کارگردانی علی ساقی. هر سه کارگردان از زاویه ای متفاوت سراغ مخاطب کودک و نوجوان رفته اند؛ «کلاغ» با تکیه بر مفاهیمی مانند اتحاد، دوستی و مقاومت و با حضور بازیگران دارای معلولیت روی صحنه رفته. «شنل قرمزی»، روایتی تازه از یک قصه آشنا ارائه می دهد و «شاهزاده شهر شامپیا» با تمرکز بر هویت و روابط خانوادگی، مسائل کودکان و نوجوانان امروز را دنبال می کند. گفت وگو با کارگردانان این سه نمایش، فرصتی است برای بررسی مسیر تولید، انتخاب متن، شرایط اجرا و دغدغه های تئاتر کودک در مشهد.

داستانی از همدلی

نمایش موزیکال «کلاغ» نوشته حسین فدایی حسین و به کارگردانی علیرضا شریفی، پنجشنبه و جمعه ها در تماشاخانه استاد داود کیانیان روی صحنه می رود. «کلاغ» یکی از نمایشنامه های منتخب طرح ملی کانون پرورش فکری با عنوان «هزار رؤیا یک نگاه» است که در اختیار کارگردانان فعال در استان های مختلف قرار گرفته است. شریفی دلیل خود برای انتخاب «کلاغ» از میان ۲۰۰ نمایشنامه دیگر این طرح را هم خوانی مضمون اثر با دغدغه های امروز جامعه و تأکید بر مباحثی چون اتحاد و دوستی و همدلی بیان می کند. به گفته او در قصه، کلاغ هایی که وارد باغ می شوند نمادی از تهدید و دشمن هستند و باغ نیز نمادی از یک سرزمین است.

اجرا با گروهی متفاوت
مهم ترین ویژگی «کلاغ» به گروه بازیگران آن بازمی گردد. از



نمایی از نمایش «شنل قرمزی»



نمایی از نمایش «شاهزاده شهر شامپیا»

۱۲ تا ۱۳ بازیگر نمایش، تنها دو نفر بدون معلولیت هستند و دیگر بازیگران دارای معلولیت های مختلف اند؛ از افراد دارای ویلچر و عصا تا بازیگران کم توان ذهنی و دارای معلولیت های شدید جسمی و حرکتی. شریفی سال هاست با این گروه کار می کند و تاکنون چهار نمایش با بازیگران دارای معلولیت را روی صحنه برده است. این کارگردان تأکید می کند، نتیجه تمرین تئاتر با افراد دارای معلولیت فقط به اجرای نمایش محدود نمانده و در مواردی به تغییرات رفتاری و افزایش انگیزه بازیگران نیز منجر شده است. او که بخشی از فعالیت گروه خود را در حوزه تئاتر درمانی تعریف می کند، درباره سختی های کار کردن با افراد دارای معلولیت نیز می گوید: شرایط چنین گروهی اجازه نمی دهد نظم و برنامه ریزی مانند یک گروه معمولی پیش برود. از سوی دیگر قطعاً طراحی میزانشن ها و حرکات نیز دشوارتر می شود که البته ما تلاش کردیم نقش هر بازیگر متناسب با توانایی هایش انتخاب شود.

کاهش توان اقتصادی خانواده ها برای دیدن تئاتر
شریفی که این روزها سالن تماشاخانه کیانیان را هم زمان با نمایشی دیگر در اختیار دارد، معتقد است کمبود سالن تخصصی کودک و همچنین کمبود سالن هایی با امکانات مناسب برای افراد دارای معلولیت، فشار



نمایی از نمایش «کلاغ»

بیشتری به گروه ها وارد می کند. او با اشاره به مشکلات اقتصادی یادآور می شود، افزایش قیمت بلیت، توان خانواده ها برای تماشای تئاتر را کاهش داده است. از همین رو ما تصمیم گرفتیم تنها پنجشنبه و جمعه اجرا داشته باشیم تا ظرفیت سالن تکمیل شود. شریفی می گوید، اگر حمایت و انگیزه حضور بازیگران دارای معلولیت نبود، شاید امسال سراغ تولید تئاتر نمی رفت؛ زیرا اجرای نمایش درآمد چندانی ندارد و گاهی گروه ناچار است بخشی از هزینه ها را از جیب تأمین کند. البته در میان مشکلات، حمایت کانون در قالب طرح ملی «هزار رؤیا، یک نگاه» یکی از نقاط مثبت تولید «کلاغ» بوده است.

روایتی آشنا با شخصیت های تازه

«شنل قرمزی» به کارگردانی مریم عباسی، روایت تازه ای از یکی از شناخته شده ترین قصه های کودکانه است و کارگردان تلاش کرده با اضافه کردن شخصیت های جدید، روایت متفاوتی بسازد. عباسی محور اصلی نمایشش را دوستی، همکاری و کمک به دیگران بیان می کند. البته در کنار آن، موضوع احتیاط در برابر غریبه ها و توجه به توصیه بزرگ ترها را نیز پررنگ کرده است. او امیدوار است



مخاطب کودک پس از تماشای نمایش، با همان قصه آشنا روبه رو نشود و تجربه ای متفاوت از «شنل قرمزی» داشته باشد.

افزایش اجاره بهای سالن ها

نمایش «شنل قرمزی» پس از چهار ماه تمرین، از ششم شهریور روی صحنه رفته و تا پایان شهریور اجرا خواهد داشت. گروه نیز مانند نمایش «کلاغ» پنجشنبه و جمعه ها در سالن کیانیان اجرا می کند. تصمیمی که بیشتر براساس شرایط خانواده ها اتخاذ شده است. به گفته عباسی اجار در روزهای میانی هفته به طور معمول با استقبال روبه رو نمی شود و خانواده ها در آخر هفته فرصت بیشتری برای همراهی با کودکان خود دارند. او که برای کاهش هزینه با بخش زیادی از امور نمایش را خودش انجام داده و از تعداد عوامل نیز کاسته است، معتقد است اجرای تئاتر به تنهایی نمی تواند هزینه های زندگی و تولید را تأمین کند. به گفته عباسی با وجود استقبال خوب مخاطبان، مسئله تأمین هزینه سالن همچنان دغدغه اصلی گروه است. او بیان می کند: هزینه اجاره سالن افزایش یافته است. در این بین اگر قیمت بلیت بالا برود، احتمال کاهش مخاطب وجود دارد. از سوی دیگر، پایین نگه داشتن قیمت بلیت هم هزینه تولید و سالن را تأمین نمی کند.

قصه ای درباره جست وجوی هویت

«شاهزاده شهر شامپیا» به نویسندگی منوچهر اکبرلو و کارگردانی علی ساقی، از زاویه ای متفاوت به دنیای کودکان و نوجوانان نزدیک می شود. ساقی نیز این متن را از طرح «هزار رؤیا، یک نگاه» کانون پرورش فکری انتخاب کرده است. آشنایی قبلی با نویسنده و تجربه همکاری با کانون نیز در انتخاب اثر مؤثر بوده. اما مهم ترین دلیل برای او پرداختن به موضوع هویت بوده است. به باور کارگردان، کودکان و نوجوانان امروز بیش از گذشته با بحران هویت روبه رو هستند، به ویژه در شرایطی که فضای مجازی و تلفن های همراه، فاصله میان اعضای خانواده را بیشتر کرده است. ساقی تأکید می کند که ترکیب فضای فانتزی با موضوع هویت در نمایش «شاهزاده شهر شامپیا»، امکان پرداختن به مسائل نوجوانان را در قالبی سرگرم کننده فراهم کرده است.

نبود حمایت تبلیغاتی در تئاتر کودک

«شاهزاده شهر شامپیا» به دلیل برنامه ریزی قبلی گروه های دیگر، امکان اجرا در آخر هفته را پیدا نکرده است و در روزهای ابتدایی هفته روی صحنه می رود، موضوعی که ساقی آن را از نظر جذب مخاطب یک محدودیت می داند. زیرا باور دارد خانواده ها به طور معمول در پایان هفته زمان آزاد بیشتری دارند.

با وجود چنین محدودیت هایی، این کارگردان تأکید می کند تئاتر کودک در مشهد از نظر کیفیت شرایط خوبی دارد و حتی از تهران کم نمی آورد. از نگاه او مشکل اصلی تئاتر کودک، ضعف در حمایت تبلیغاتی است. به گفته ساقی، ظرفیت تئاتر کودک در مشهد درخور توجه است، اما تبلیغات شهری بیشتر به تئاتر بزرگ سال اختصاص پیدا می کند و آثار کودک کمتر دیده می شود. او همچنین به دشواری پیداکردن مخاطب و افزایش هزینه تبلیغات اشاره می کند: «گروه های نمایشی برای معرفی آثار خود گاهی ناچارند سراغ تبلیغات در فضای مجازی و همکاری با بلاگرها بروند، این اتفاق هم برای یک گروه نمایشی، فشار مضاعفی ایجاد می کند.»

کارگردان نمایش «شاهزاده شهر شامپیا» نسبت به تجاری شدن تئاتر کودک هشدار می دهد. به باور او، گاهی تولید اثر کودک صرفاً با نگاه اقتصادی انجام می شود و کیفیت، تربیت و دغدغه های واقعی کودک و خانواده در اولویت قرار نمی گیرد. در چنین وضعیتی، نمایش کودک از یک اثر فرهنگی و تربیتی فاصله می گیرد و به محصولی برای فروش تبدیل می شود.

افراد موفقی در این شهر مشغول فعالیت هستند هر چند هنرمندانی هستند که برای ادامه کار به تهران رفتند، اما موفقیت چندانی کسب نکردند و دیده نشدند. پس می توان با تلاش در هر جایی موفق بود.

هنرمندی که اهل مادیات نیست

مجید شیخ الاسلامی، یکی از هنرمندان پیشکسوت اجراء در مشهد، گفت: رضا باوفا مانند بیشتر هنرمندان دنبال مادیات نیست و نام و هنر خود را با هیچ چیز معاوضه نمی کند. شخصیت او به گونه ای است که به پیشکسوتان احترام زیادی می گذارد و نسبت به آنان بی تفاوت نیست.

طنزپردازان مشهدی به وسعت یک کشور

محمد صادقی زاده هنرمند و طنزپرداز عرصه

خانه مسلط نیست بلکه در دل خانه حضور دارد. همین انتخاب، رابطه دیرینه زندگی روزمره مردم مشهد با حرم مطهر را بازنمایی می کند، رابطه ای که در آن زیارت، مجاورت و سکونت هیچ گاه از یکدیگر جدا نبودند. اینجا نماد کبوترها نیز بار معنایی مذهبی پیدا می کند. در فرهنگ زیارتی مشهد، کبوتر نیز همواره یکی از نشانه های حرم بوده است. حضور تندیس کبوتر های نشسته بر لب طاقچه این خانه، یادآور حس و حال صحن و سرای حرم است که انگار در تمامی خانه های قدیمی این شهر جاری بوده و هست. این عکس بیش از آنکه درباره تخریب باشد، درباره «باقی ماندن» است. باقی ماندن رد نور بر دیوار، باقی ماندن کبوترهای جلد، باقی ماندن رنگ آبی پنجره و باقی ماندن خاطره ای که هنوز حاضر نیست این خانه را ترک کند.

شاخصه اصلی این اثر نه در مهارت فنی و تکنیکی آن، که در توانایی اش برای بیدار کردن حافظه جمعی است. شکوفه بیاتی فقط از یک خانه قدیمی در محله «ته پل محله» مشهد عکاسی نکرده؛ او لحظه ای را ثبت کرده است که در آن، معماری، خاطره، مذهب، زمان و احساس، بی آنکه بر سر دیده شدن با یکدیگر رقابت کنند، در سکوت کنار هم جمع شده اند. شاید به همین دلیل است که پس از دیدن این عکس، بیش از آنکه چیزی به خاطر بیاوریم، دلمان برای چیزی تنگ می شود که در عمیق ترین لایه های وجودی و هویتی ما ریشه کرده است.

(۱) پریده ای است از نظرات «کریستین لیرته بولتانسکی» (۲۰۲۱-۱۹۴۴ میلادی) مجسمه ساز عکاس، نقاش و فیلم ساز فرانسوی درباره حافظه. غیاب و عکس (۲) دل بستگی به مکان، نقطه تلاقی عناصر کالبدی، فعالیت ها و مفاهیم ذهنی نسبت به مکان است. این حس دل بستگی موجب تبدیل فضا به مکانی با ویژگی های حسی و رفتاری خاص برای افراد می شود.

هر عکس، تنها یک تصویر نیست؛ سندی از زندگی انسان ها، حافظه بصری و هویت شهری است. این جستار، تلاشی است برای خواندن لایه های پنهان عکس؛ جایی که نور، معماری، آدم ها و خاطره های شهرمان، روایتی فراتر از آنچه دیده می شود، می آفرینند.

مراسم پاسداشت رضا باوفا، پدر اجرای طنز صحنه مشهد، برگزار شد

یادگیری مستمر لازمه کار اجرا و طنز



ریحانه موسوی | مراسم پاسداشت نیم قرن فعالیت رضا باوفا، پدر اجرای طنز صحنه ای مشهد، هم زمان با آیین آغاز به کار باشگاه تخصصی مجریان طنز به همت انجمن مجریان و هنرمندان خراسان رضوی و با حضور اهالی فرهنگ و هنر در کارخانه نوآوری مشهد برگزار شد. همچنین در این رویداد برای نخستین بار در کشور از «مجری کارت» که ویژه فعالیت های حرفه ای مجریان و هنرمندان صحنه است، رونمایی شد.

از کوچه پس کوچه های طر قه تا صحنه طنز
محمدرضا باوفا در حاشیه برگزاری این مراسم گفت: بیش از پنجاه سال پیش در کوچه پس کوچه های خلوت محله طر قدر واقع در طر قه، شروع به آواز خواندن و تقلید صدا کردم. پیش از انقلاب، در



«عکس، حافظه را حفظ نمی کند، فقط زخمی را نشان می دهد که حافظه بر زمان گذاشته است.» بعضی از عکس ها را نمی توان فقط با قواعد ترکیب بندی، نور یا رنگ تحلیل کرد. این گونه عکس ها پیش از آنکه دیده شوند، در جایی میان حافظه و احساس تجلی پیدا می کنند؛ انگار قبل از اینکه چشم آن ها را ببیند و دوربین عکاسی ثبتشان کند، ذهن این تصویر ها را دوباره به یاد می آورد. عکس «شکوفه بیاتی»، از همین جنس است. از نظر تکنیکی، نخستین نکته ای که جلب توجه می کند، ساختار ایستا و متعادل کادر است. خطوط عمودی دیوارها، پنجره و گلدسته نقاشی شده بر روی دیوار، در برابر خط افقی کبوتر های فلزی نشسته بر لب طاقچه ها، تعادلی آرام ساخته اند؛ تعادلی که هیچ هیجانی در آن دیده نمی شود و درست به همین دلیل، بیننده را به مکث دعوت می کند. در عکاسی معماری، چنین سکون و سکوتی معمولاً نشانه احترام به فضا است، اما سکوت در این عکس، معنایی فراتر پیدا کرده است. نور، نرم و بی ادعاست. نه سایه ای تند وجود دارد و نه درخششی که بخواهد چشم را غافلگیر کند. این نور، بیش از آنکه فرم را نمایش دهد، بافت زمان را آشکار می کند. ترک های دیوار، رنگ های فرورخته و گچ های پوسته پوسته، تنها جزئیات بصری نیستند؛ چین و چروک هایی هستند که بر چهره این خانه نشسته اند. حضور ابرها در نیمه پایین این عکس، کنتر است و تضاد عجیب و تأمل برانگیزی با خرابه های بالای دیوار به وجود آورده است. این ابرها نه آسمان اند و نه زمین. خانه را از واقعیت روزمره جدا کرده اند و آن را در مرزی میان خاطره و رؤیا معلق نگه داشته اند. از نظر بصری، این لایه ابری، وزن پایین کادر را سبک کرده و نگاه را به آرامی به سمت پنجره و گلدسته هدایت می کند؛ اما از نظر احساسی، گویی خانه در آن خندیده اند، گریسته اند و انگار از پشت همین پنجره نقاشی شده، به کوچه نگاه کرده اند.

رنگ آبی، شخصیت اصلی عکس است. آبی دیوار، آبی پنجره، آبی گلدسته و آبی آسمان. این رنگ، یک وحدت بصری چشم نواز ایجاد کرده است. در مقابل، رنگ خاکی دیوار، یادآور فرسودگی و گذشت زمان است. تقابل



عکاس و نویسنده مجید سلطان آبادیان

ردنور بر چشم های بسته یک خانه

نوشتاری بر عکس «شکوفه بیاتی» و آنچه از یک دل بستگی به تصویر کشیده است



می رسد. پنجره ای که روی دیوار نقاشی شده و در نقطه طلایی کادر جا گرفته است. کوچک است؛ اما بخش اعظمی از بار عاطفی تصویر را بر دوش می کشد. پنجره، «چشم خانه» است. این چشم در این خانه بسته است و دیگر کسی از پشت آن به جهان نگاه نمی کند. همین مسئله، بیش از هر چیز دیگری احساس غیبت انسان در این فضا را به رخ می کشد. گلدسته کوچک حرم که به رنگ آبی فیروزه ای بر این دیوار نقش بسته است، در نگاه اول شاید فقط یک دیوار نگاره ساده باشد. اما در لایه ای عمیق تر، ستون همیشه پابرجای هویت مشهد است. نکته مهم این است که گلدسته بر

رنگ های آبی و خاکی، تقابل امید و زوال است. روان شناس محیطی مفهومی دارد به نام دل بستگی به مکان (Place Attachment).^۱ و مفهومی به این مضمون دارد که انسان فقط به آدم ها وابسته نمی شود، بلکه به خانه، به کوچه، به بوی دیوارهای نم کشیده و حتی به صدای کبوترهای حرم نیز دل می بندد. وقتی چنین مکان هایی از میان می روند، سوگ ما فقط برای آجر و چوب نیست؛ بخشی از هویت شخصی مان را از دست می دهیم. شاید به همین دلیل است که این عکس و نقش و نگار های روی این دیوار حتی برای کسی که هرگز این خانه را ندیده، آشنا به نظر